

۵۴



شهید مجتبی عرفانیان، در استانه بازنشستگی
مرخصی را رها کرد تا در نبرد با رژیم صهیونیستی حاضر باشد

من برای این روز ساخته شده‌ام

عکس: نرجس شاکری/شهرآرا

نوجوانان محله صادقیه
این روزها پرچم ایستگاه صلواتی را بالا برده‌اند

من هم خادمم

۶



با پیگیری شهرآرا محله، بخشی از مشکل فضای سبز
کوچک بولوار شهید فخرایی رفع شد

هرس در تابستان
اصلاح گیاهی در زمستان

۲

ایستگاه استقبال از زائران شهدای بولوار شاهنامه
مانند سال‌های قبل برپا شده است

جذابیت یک ایستگاه کاملاً محلی

۷



با پیگیری شهرآرا محله، بخشی از مشکل فضای سبز کوچک بولوار شهید فخرایی رفع شد

هرس در تابستان اصلاح گیاهی در زمستان

سیرجانی دومین بار است که برای پیگیری معضلی در محله زندگی اش به دفتر شهرآرا محله می آید. با او به مقصد فضای سبزی در محله دانشجوی می رویم. این فضای سبز به استراحتگاه کارتن خواب ها تبدیل شده و مشکلات بسیاری برای اهالی به وجود آورده است؛ از ناامنی گرفته تا آلودگی فضای اطراف.



هم قدم



● خوابگاه کارتن خواب ها!
انتهای بولوار شهید ابراهیم فخرایی درست جایی که این مسیر به بولوار آموزگار می رسد، فضای سبز کوچکی است که دورتادورش با گونه های گیاهی احاطه شده است و اطرافش زباله های خشک ریز و درشت دیده می شود. از بطری نوشابه گرفته تا تکه های سفره یک بار مصرف و ته سیگار به چشم می خورد. هادی محمدی که این مشکل را با مادر میان گذاشته و یکی از ساکنان ساختمان مجاور این فضای سبز است، می گوید: من چند بار با ۱۳۷ تماس گرفتم و خواستم فکری برای اینجاکنند. بولوار آموزگار، جزو بولوارهای کم تردد و تقریباً خلوت عابران پیاده است. این فضای سبز با این گونه گیاهی که دورتادورش کار شده است، به محل امنی برای کارتن خواب ها تبدیل شده است.

او که حدود پانزده سال است در این محله زندگی می کند، ادامه می دهد: خانه من طبقه سوم و روبه بولوار آموزگار است و به خوبی به این فضای سبز اشراق دارم. بعضی وقت ها از همان بالامی بینم و نفر می آیند آن وسط که سطحی صاف دارد، می نشینند و شروع می کنند به استعمال مواد مخدر. حتی بعضی وقت ها با پارچه ای که همراه دارند، چادرکی برای خود درست می کنند که در پناه باشند.

به نخاله های ساختمانی ای که کنار باغچه رها شده است، اشاره می کند و می گوید: اگر بگویم این نخاله ها از قبل عید همین جاست، دروغ نگفته ام؛ درست است که در این مسیر کسی تردد نمی کند و مسیر رفت و آمد نیست، اما وقتی نظافت و رسیدگی نشود و پر باشد از زباله، کم کم هر کسی رد شود، کیسه زباله خانه اش را که شب فراموش کرده بیرون بگذارد، همین گوشه دیوارهای می کند و می رود.

● درخواست کوتاه کردن پرچین ها
محبوبه مرادی، یکی دیگر از همسایه ها، در ادامه صحبت محمدی

می گوید: ما چیز زیادی از شهرداری نمی خواهیم. با کوتاه تر کردن پرچین های دور باغچه، آنجا را برای افراد معلوم الحال ناامن کنند. او به ماجرای که زمستان سال قبل برایش اتفاق افتاد، اشاره و تعریف می کند: یک روز زمستانی که برف هم آمده بود و زمین ها کمی لغزنده بود، برای خریدنان از خانه بیرون آمدم. در مسیر تمام حواسم به زمین بود که شر نخورم. مبادا دست و پایم بشکند. یک دفعه از پشت فضای سبز، مردی که پتوی پاره ای روی سرش کشیده بود و فقط چشمانش دیده می شد، ظاهر شد و با صدایی دورگه از من کمک خواست. وحشت کردم. او ادامه می دهد: این قسمت اگر به جای این گونه گیاهی فقط سرسبزی چمن بود و چند بوته گل سرخ، زیبایی بیشتری داشت و پناهگاه کسی هم نمی شد.

● در فصل مناسب اقدام خواهد شد
در ادامه پیگیری مطالبه ساکنان بولوار شهید فخرایی به سراغ معاون اجرایی شهرداری منطقه که در همان بولوار مستقر است، می رویم. مهدی دانشمند با اشاره به غیرممکن بودن تغییر گونه های گیاهی در این فصل از سال می گوید: حذف و جابه جایی گونه های گیاهی و درختچه ها باید با نظر کارشناس فضای سبز و در فصل مناسب انجام شود و الان تغییر اساسی نمی توانیم انجام دهیم. جز اینکه فضاکلا خشک و خاکی باشد که وجهه خوبی ندارد.

دانشمند در ادامه اضافه می کند: به پیمانکاران مربوطه درباره نظافت محیط، همچنین هرس به موقع درختچه ها دستور لازم داده می شود تا تغییر یافت گیاهی محدود و مذکور در فصل مورد نظر که اواخر زمستان است، انجام شود.

با پیگیری شهرآرا محله قبل از چاپ این گزارش، هرس و پیرایش گیاهان به همراه کاهش ارتفاع انجام گرفت و برای نظافت محل و جمع آوری نخاله های ساختمانی اقدام شد.

سیرجانی تابستان ۱۴۰۴ فرصت خوبی بود تا در راستای تأمین نیازهای شهروندان، بخش زیادی از زمین های ورزشی روباز منطقه ۱۱ نوسازی و تجهیز شوند.

کارشناس تربیت بدنی منطقه ۱۱ با اشاره به تجهیز زمین های آسفالت به چمن مصنوعی در این زمینه گفت: زمین های ورزشی شهرک ارمان، بوستان پروانه و بوستان برکت در این مدت از فضای ورزشی آسفالت به زمین چمن مصنوعی تغییر چهره داده اند.

به گفته دانیال مرزوقیانی، بهسازی زمین چمن پارک ملت و زمین فوتسال این مجموعه، زیرسازی و رنگ آمیزی و بهسازی استخر و فانس پارک ملت، پله ها و سکوهای زمین چمن طبیعی بوستان ملت، از دیگر اقدامات ورزشی شهرداری منطقه در تابستان ۱۴۰۴ بوده است.

او در ادامه گفت: در این تابستان، کارهای اساسی هم برای کیفی سازی زمین روباز بوستان پرستو انجام گرفت و اقداماتی از جمله رنگ آمیزی فانس ها، افزایش پروژکتورها و جانمایی سه ست ۱۰ تایی دستگاه بدن سازی پارکی هم برای بوستان برکت اجرا شد. دانیال مرزوقیانی در پایان خبر داد: احداث و آماده سازی دو زمین ورزشی پدل و یک زمین تنیس خاکی در رود پارک را هم در دستور کار داریم که تا پایان تابستان اجرایی می شود.



اقدامات منطقه ۱۱
در ۴ ماهه اول سال
برای زمین های ورزشی روباز
**آسفالت هایی که
رنگ چمن گرفت**

بوستان مینا مجهز به سرویس بهداشتی

سرویس های بهداشتی در حال احداث بوستان مینا، به زودی مهابی خدمات دهی به شهروندان می شود. این فضای خدماتی با اعتباری ۱۰ میلیاردی و با سه چشمه در ضلع جنوبی بوستان ایجاد می شود. ساخت سرویس های بهداشتی بوستان مینا پیشرفت فیزیکی ۵۰ درصدی داشته است و در همین تابستان تکمیل می شود.

جمع آوری خاک و نخاله، داستان ادامه دارد

ماشین آلات و نیروهای خدمات شهری منطقه در هفته گذشته خاک و نخاله های رها شده را از منطقه جمع آوری کردند. با این اقدام، میزان جمع آوری خاک و نخاله، از ابتدای سال تاکنون به ۷ هزار و ۲۰۰ تن رسیده است. داستان رها سازی خاک و نخاله ساختمانی در منطقه ۱۱ ادامه دارد و به این واسطه اقدامات گروهی در این زمینه انجام می شود.

بهداشت معابر، اولویت کار تابستان

هم زمان با گرمای هوا و افزایش خطر انتشار آلودگی محیطی از طریق مخازن زباله، شست و شوی تجهیزات و فضای اطراف آن توسط نیروهای خدمات شهری منطقه ۱۲ انجام گرفت. طی این اقدام ۵۶۰ مخزن زباله ۱۱۰۰ لیتری و فضای پیرامونی آن ها با آب و مواد ضد عفونی شست و شو شد.



شهر خبر



همسایه به همسایه، اقدسیه ۳، دیدار بیست و دوم

احوال پرس همسایه های سالمند

فاطمه شوشتری ادر محله الهیه، اولین ساکنان، گویی ارج و قرب بیشتری بین مردم دارند. بیشتر آن ها بین اهالی به عنوان معتمد شناخته می شوند و مثل نخ تسبیح همسایه ها را به هم وصل می کنند. فاطمه میرزایی، زهراربانی و سکینه یوسف آبادی از همین قدیمی هایی هستند که در دل آپارتمان های اقدسیه ۳ با فعالیت های مختلف به همسایه داری در این سمت شهر قوت می بخشند. یک روز دیگر آش می گذارند و محله را پای پخت آن می کشانند. روز دیگر در دعای ندبه محله صبحانه بخش می کنند و مردم را به نشستن پای این سفره دعوت می کنند و... حالا با وجود آن ها این محدوده آپارتمان نشین پر از همسایه های همدل است که در همه حال کمک هم هستند.

خانم حاج علی، گره گشای همسایه ها

فاطمه میرزایی وقتی پادر الهیه گذاشت که هنوز بیشتر زمین ها بایر بود. در محله خبری از مسجد نبود و فقط کلنگ ساخت مسجد جواد الائمه^(ع) در یک زمین خالی زده شده بود. او هر شب بانوان محل را تشویق می کرد که در نماز جماعتی که در همین زمین خالی برگزار می شد، شرکت کنند تا شاید جمعیتشان به چشم بیاید و مسجد زودتر ساخته شود. از همان موقع اهالی این محله روی حرف او جور دیگری حساب باز می کردند. او از همان زمان بین زنان، به بزرگ محله الهیه معروف شد. همه خانم ها به واسطه شناختی که از همسرش، حاج علی داشتند، فاطمه میرزایی را «خانم حاج علی» صدا زدند و رفع مشکلات ریز و درشتشان را به او سپردند. فاطمه خانم می گوید: برای حل بخشی از مشکلات اهالی که مالی بود، تصمیم گرفتم پول جمع کنم. همسایه ها از سر لطفشان از همان ابتدا همراه شدند و همراه با مبلغی کمک کردند. الان با کمک همسایه ها به پانزده خانواده نیازمند در محله کمک خرجی می دهیم. حاج خانم حاج علی در این محله، همسایه ها را با یک آش نذری دور هم جمع می کند. این آش با کمک اهالی محله پخته و آخر ماه صفر در ورودی مشهد بخش می شود.



هدیه ای برای بچه ها

زهراربانی خیلی اتفاقی برای زندگی سر از این محله در آورده است. او سال ۱۳۸۹ از خیابان عبادی راهی الهیه ای شده است که به قول خودش آن زمان بیابان بود. فاطمه خانم در معرفی این بانو، او را متدین و پای کار محله معرفی می کند، به طوری که از مشکلات و کمبود های اهالی ساده نمی گذرد. زهراربانم آن زمان تصمیم گرفت با همان محدود ساکنان ساختمان های ساخته شده ارتباط بگیرد و مثل خیابان عبادی دوره قرآن و روضه ها را بین اهالی راه بیندازد. به آن سال ها گریزی می زند و می گوید: اینجا مغازه چندان نبود. یک نفر معروف به «عمو سبزی فروش» بود که با گاری سبزی می آورد و می فروخت. یک روز وقتی خانم ها دور این گاری جمع شده بودند، پیشنهاد برپایی دوره قرآن خانگی را دادم. با موافقت چهار پنج نفر همان سال ۱۳۸۹ دوره قرآن خانگی در این محله شروع شد. او با همین دوره ها و روضه ها بین اهالی شناخته شده است. البته که بیشتر مردم محله، او را به خاطر برنامه های فرهنگی و مذهبی که در مسجد جواد الائمه^(ع) اجرا می کند، می شناسند. او در همه این برنامه ها هدیه ای هم به بچه ها می دهد. بخشی از این هدیه ها شمع هایی است که خودش در خانه می سازد.

آشنایی سر سفره

دعای ندبه

زهراربانی در ادامه این گفت و گو سکینه یوسف آبادی را به ما معرفی می کند، آن هم با این جمله که «سکینه خانم همیشه احوال پرس دوست و همسایه است و در محله به درد آدم های زیادی خورده است.» سکینه یوسف آبادی هم یکی از قدیمی های این محله است که هر همسایه ای در اقدسیه ۳ به مشکل برخورد، در خانه او را می زند. او سعی می کند همیشه به سالمندان محله، به خصوص آن ها که کسی را در آپارتمان ها ندارند، سر بزند و اگر ما بحتاجی نیاز دارند، تهیه کند. با همین مهربانی است که در این خیابان، او و همسرش شناخته می شوند. البته آن ها سال هاست با پهن کردن سفره صبحانه، دعای ندبه و دعوت از همسایه ها برای نشستن پای این سفره، خیلی از همسایه ها را با هم آشنا کرده اند.

خودش معتقد است از سر نیتی که برای این سفره دارد، همیشه پول آن جور بوده است و می گوید: پول نان سفره دعای ندبه در محله را چند سالی من قبول کردم و بعد از آن هم لنگ نماندیم.



چهره جدید معابر فرعی علویه ۲۳

نیروهای عمرانی شهرداری منطقه ۱۲، معابر فرعی علویه ۲۳ را با آسفالت، نونوار کردند. با این اقدام، سه مسیر شهید فضائی ۳۰۲ و ۶ از وضعیت خاکی خارج و بخشی از مطالبات شهروندی در این محدوده محقق شد. پیش از این و در راستای تحقق «شعار شهرایمن، شهر هموار» سه مسیر مورد اشاره جدول گذاری و همسطح سازی شده بود.

احداث پارکینگ در الهیه ۱۴

به همت معاونت اجرایی شهرداری منطقه ۱۲، احداث پارکینگ روباز الهیه ۱۴ آغاز شده است. این اقدام در راستای ایجاد انضباط ترافیکی و تسهیل تردد شهروندان در این محدوده اجرایی می شود. پارکینگ الهیه ۱۴ با ظرفیت بیش از صد جای پارک خودرو، در مجاورت فاز تجاری و اداری الهیه که پرتردد هم هست، احداث می شود.

روکش آسفالت اقدسیه باروش جدید

هفته گذشته و در ادامه پروژه های عمرانی منطقه ۱۲، نوبت به نوسازی روکش آسفالت خیابان اقدسیه رسید. به همت اداره عمران و حمل و نقل منطقه روکش آسفالت این مسیر حد فاصل بولوار صادقیه تا مهدیه باروش های جدید نوسازی شد. با به کارگیری روش جدید عمرانی منطقه، مصالح کمتری مورد استفاده قرار می گیرد.

اهالی مجتمع مسکونی محله صادقیه در دهه پایانی صفر ایستگاه صلواتی برپا کرده اند

بفرمایید هیئت نیکانی ها

بهشتی همسایه هایی که یکدیگر را در این سال ها شناخته اند، امسال دست به دست هم داده اند تا در دهه پایانی صفر برای امام رضا^(ع) سوگواری کنند. همین همدلی و بهانه مشترک باعث شده است این روزها ایستگاه صلواتی اهالی مجتمع نیکان در محله صادقیه و جلو مجتمع برپا شود. رضانی کوپی که از اهالی این مجتمع است، می گوید: حدود چهار صد خانواده در این مجتمع زندگی می کنند که اشتراکات زیادی با هم دارند. امسال تصمیم گرفتیم به جای اینکه راهی مجالس مختلف شویم، خودمان یک فضای عزاداری محلی ایجاد کنیم و پذیرای هم محله ای ها شویم.

هزینه ها و امورات اجرایی ایستگاه صلواتی مجتمع نیکان به صورت کامل از سوی ساکنان تأمین می شود؛ اقدام مشترکی که به قول اهالی، زمینه کارهای فرهنگی و اجرایی گروهی بیشتر را برای آینده مجتمع فراهم می کند. این ایستگاه صلواتی هر روزه از ساعت ۵ عصر برپاست و با اقلام مختلف و نذورات گوناگون اهالی، پذیرای شهروندان است.



شهید مجتبی عرفانیان، در آستانه بازنشستگی، مرخصی را رها کرد تا در نبرد با رژیم صهیونیستی حاضر باشد

من برای این روز ساخته شده‌ام

۱۱



سید مصطفی بهشتی از صبح جمعه‌ای که خبر شهادت فرماندهان و دانشمندان هسته‌ای کشور را شنید تا صبح شنبه‌ای که جسم بی‌جان‌ش را از وسط پالایشگاه موشک باران شده اصفهان به دوش کشیدند. فقط ۹ روز گذشت. او در این مدت فقط به یک موضوع فکر می‌کرد: «حالا وقتش رسیده که از ایران دفاع کنم. اگر آخرش شهادت شود، چه بهتر!» مجتبی عرفانیان به حدی برای این اتفاق مصمم بود که مرخصی و دوری از محل خدمت هم مانع کارش نشد؛ خودش را از مشهد به اصفهان رساند. برای دفاع از وطن جنگید و شهید شد تا این بار پیکر مطهرش به مشهد بیاید.

گوشه‌دنجی از خانه مادر شهید در محله سید رضی، محل قرار مابا خانواده آقامجتبی است؛ خانه‌ای که دیوارها و اطرافش مزین به پرچم‌های سوگواری و تصاویر شهید عرفانیان است.

آقامجتبی به آرزویش رسید

در حال دویدن به سمت ساختمان اداری پالایشگاه بود تا جان همکارش را نجات دهد که یک موشک در کنارش فرود آمد و تمام بدنش را پراثر ترکش کرد. این گونه داستان سال‌های حضور مجتبی عرفانیان در ارتش جمهوری اسلامی ایران روی عدد ۲۸ سال متوقف شد؛ ۲۸ سال خدمت و یک عمر عزت و افتخار. این لحظه، نقطه‌ای بود بر پایان حیات آقامجتبی و آغازی که زندگی او را جاودانه کرد و روایتی قهرمانانه از او به جای گذاشت.

شهادت مجتبی عرفانیان آغاز سطور دل‌تنگی و فراق برای محدثه شریعت احمدی بود، همسری که قریب به دو دهه، همراه و همدل شهید بود. از گرمای امید به تا سرمای روسیه، حالا هم وقتی قرار است از همسر شهیدش بگوید، مصمم است تا رشته کلام از دستش در نرود و بغض، زبانش را بند نیارد تا بتواند حق مطلب را در قبال همسرش به زبان آورد. آن روز که محدثه شریعت احمدی، ازدواج با جوان ارتشی را پذیرفت، می‌دانست که در این راه برای همسرش، خطراتی وجود دارد و او با وجود این در کنارش حاضر شد. یکی از این خطرات، صبح نهمین روز جنگ دوازده روزه با رژیم صهیونیستی، خودش را نشان داد. تماس‌های مکرر دوست و آشنا از مبدأ اصفهان به مقصد مشهد، خبرهای خوبی برای محدثه خانم و فرزندانش نداشت؛ آن‌ها می‌خواستند بگویند که آقامجتبی به آرزویش رسیده است.

می‌خواهم به اصفهان برگردم

از قضا مرخصی چند روزه مجتبی عرفانیان برای عزیمت از اصفهان به مشهد، هم زمان شده بود با ۲۳ خرداد؛ یعنی همان روزی که صبحش رژیم منحوس صهیونیستی، فرماندهان نظامی و دانشمندان هسته‌ای کشورمان را در تهران هدف قرار داد. خانواده چهار نفره آن‌ها راهی مشهد شده بودند تا از مادر آقامجتبی در بازگشت از سفر کربلا استقبال کنند. محدثه شریعت احمدی در تعریف آن صبح جمعه می‌گوید: آن روز صبح همسرم با خبر حمله رژیم صهیونیستی به ایران از خواب بیدار شد. وقتی خبر شهادت این عزیزان را شنید، خیلی ناراحت شد، به حدی که سر در شد.

آن طور که همسر شهید تعریف می‌کند، با ادامه دار شدن جنگ، فکر دفاع از کشور و شهدایی که از جمع نیروهای نظامی کم می‌شدند تمام فکر و ذهن مجتبی عرفانیان را درگیر کرده بود. به نحوی که مدام خبرها را دنبال می‌کرد و دغدغه داشت که چگونه می‌تواند به کار آید و کمک کند.

کوتاه از زندگی شهید عرفانیان

شهید مجتبی عرفانیان در چهل و چهار سالگی به درجه رفیع شهادت رسید. سرگرد شهید افتخارآفرین پدافند هوایی ارتش در شانزده سالگی به استخدام نیروهای هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران درآمد و در سال ۱۳۸۸ با تفکیک قوای نیروی هوایی و پدافند به جمع کارکنان پدافند منتقل شد. این شهید بزرگوار سابقه خدمت در شهرهای تهران، امیدیه، مشهد و اصفهان را داشت و در دهه ۸۰ و ۹۰ طی دوره های فشرده آموزشی، تخصص کار با سامانه موشکی S300 را در روسیه فراگرفت. او بیش از دوازده مداح و ذاکر اهل بیت (ع) بود و بانوای خویش، مجالس سوگواری و جشن مناسبتی را در پایگاه های ارتش پیش می برد. پیکر شهید عرفانیان را مردم مشهد ۶ مرداد تشییع کردند و در آرامستان خواجه ربیع به خاک سپرده شد.



شهید القدس مجتبی عرفانیان

اصابت موشک در فاصله نزدیک با مجتبی، سبب شده بود جراحات پرشماری بر تنش بنشیند. همسر شهید از اولین مواجیه با پیکر مطهر همسرش این طور می گوید: برای تحویل پیکر شهید به اصفهان رفتیم. بخشی از صورت او به شدت آسیب دیده بود و ترکش های زیادی به بدنش برخورد کرده بود. همکاری تعریف می کرد وقتی بالای سرش رسیده است، چشمانش باز بوده و لبخند به لب داشته و در این حالت شهید شده است. «شهادت آرزوی آقامجتبی بود.» این جمله بارها و بارها از زبان همسر و اعضای خانواده آقامجتبی شنیده می شود. محدثه شریعت احمدی می گوید: آقامجتبی خیلی دوست داشت شهید شود. زندگی شهدا را مطالعه می کرد و اکثر شب های جمعه، ما را به مزار آن هائی برد. در آنجا هم به نام هر شهیدی می رسیدیم، شخصیت و زندگی او را معرفی می کرد. خودش هم خیلی دوست داشت شهید شود و بعضی وقت ها به خودش یک لقب می داد و به نامش پیشوند شهید را اضافه می کرد. همین پار سال در مسیر پیاده روی اربعین بودیم که به خودش می گفت «شهید القدس مجتبی عرفانیان»!



پاسخ داد «من دیگر نمی آیم!» بعد از شهادت برایم روشن شد که ایشان شهادت را باور کرده بود. به ایشان گفتم بیا بید یک عکس شهادت دسته جمعی بگیریم که قبول نکرد. با خانواده هم که خدا حافظی می کرد، معتقد بود این آخرین خدا حافظی است.

صبح دوشنبه که چهارمین روز آغاز جنگ بود، شهید عرفانیان با خانواده خدا حافظی می کند و راهی اصفهان می شود تا لباس رزم بپوشد و برای دفاع از زمین و آسمان ایران پشت سامانه S300 بنشیند. همسر شهید تعریف می کند: صبح سه شنبه شهید در محل کارش در پایگاه اصفهان حاضر شده بود. ایشان در این مکان برای حفاظت از آسمان اصفهان و مجموعه پایگاه در سامانه S300 پدافند هوایی ارتش خدمت می کرد.

محدثه شریعت احمدی ادامه می دهد: به واسطه نگرانی از خبرهایی که از تهران و اصفهان و غرب کشور می رسید، مرتب با شهید در تماس بودم. آخرین تماس من هم با ایشان جمعه شب بود. آن شب تا صبح دلشوره داشتم و خوابم نمی برد. صبح بعد از چند تماس، خبر را شنیدم که آقامجتبی همراه چند نفر دیگر از دوستان و همکارانش حین خدمت شهید شده است.

من دیگر نمی آیم!

مجتبی نه تنها برای دفاع از وطن عازم محل خدمت بود، بلکه دوست داشت به یک باور قلبی و اتفاق معنوی هم دست پیدا کند. او در این مأموریت شهادت را نشانه گرفته بود. محدثه خانم می گوید: در مسیر بازگشت از حرم بودیم که به شهید گفتم بعد از اینکه اوضاع آرام شد، خودتان می آید دنبالان یا خودمان بیا بییم؟



مملکت به من نیاز دارد

وقتی مرضیه کاهانی مقدم از سفر کربلا برگشت امیدوار بود که آقامجتبی را بعد از ده ماه دوباره در آغوش بگیرد، اما قسمت این بود که وداعی بدون خدا حافظی داشته باشند. مادر شهید مجتبی عرفانیان می گوید: قرارمان این بود که زمان برگشت از کربلا همه بچه ها دور هم جمع شوند. به ایران که رسیدیم، سوار قطار شدیم و آقامجتبی آن زمان به دخترم که همراه من بود، زنگ زد. حال و احوال که کردیم، گفتم «حالا که مشهدی، می آیم می بینمت»، گفت «نه مادر، من اصفهان هستم.» باورم نشد. گفتم این بچه در مشهد است و با من شوخی می کند. مادر شهید داستان آخرین صحبت هایش با شهید مجتبی عرفانیان را این گونه نقل می کند: به مشهد که رسیدیم، با او تماس گرفتم و گفتم اگر کارت تمام شده بیا، خواهان ویرادانت هم هستند. ولی پسرم جوابی داد که تا زمان زنده بودنم در یادم می ماند. او گفت «مادر من ۲۸ سال

خدمت کرده ام و حقوق گرفته ام برای چنین روزی؛ الان مملکت به من نیاز دارد. باید در محل کارم باشم تا حقوق همه این سال ها را احلال کنم. اگر شهید هم شدم، چه بهتر»

مادر شهید لایه لای صحبت هایش مدام از آقامجتبی تعریف می کند: از خانواده دوستی اش، رفتار مهربانانه اش با کودکان و محبتی که به اطرافیان داشت. حالا که قرار است داستان خبر شهادت فرزندش را نقل کند، قطره های اشک روی گونه هایش شرمی خورند و بر چادرش فرود می آیند. او این طور ادامه می دهد: صبح شنبه که من وارد حال خانه شدم، متوجه شدم که بچه ها و عروس و داماد ها دور هم هستند. فهمیدم که اتفاقی افتاده است. اصرار کردم که بگویند چه شده است. پرسیدم برای آقامجتبی اتفاقی افتاده، زخمی شده؟ جوابم را ندادند. دوباره که پرسیدم، یک نفر گفت شهید شده است. دلم ریخت و روی پاهایم بند نبودم.

او تعریف می کند: آقامجتبی همیشه می گفت «مادر خانواده

این سال ها به واسطه وظیفه شناسی و رفتار درستش، سرمان بالا بوده است.

شهید مجتبی عرفانیان که این روزها نام و تصاویرش در کوچه ها و محافل منطقه مادیده می شود، چند سال قبل هم میل به حضور در میدان نبرد داشته است که مادرش با اعزام او مخالفت می کند. مرضیه خانم می گوید: زمانی که درگیری ها در سوریه بالا گرفته بود و مدافعان حرم عازم بودند، آقامجتبی به من گفت می خواهد برود. من اجازه ندادم، چون باید اول زندگی و بچه هایش را سروسامان می داد.

این مادر ادامه می دهد: اگر به عقب برگردیم، دوباره کارهای استخدامش را انجام می دهم و اگر باز هم بخواهد در اصفهان حاضر شود، مخالفت نمی کنم.



شهید نداریم. خدا کند که من شهید شوم.» همین طور هم شد و حالا آقامجتبی مایه افتخار خانواده است.

به عقب برگردیم، مخالفت نمی کنم

مسیر مجتبی عرفانیان به سمت نیروی هوایی و ارتش، از سوی مادری هموار شد که هم دغدغه شغل فرزندانش را داشت و هم می خواست در یک مجموعه آبرومند کار کنند. حاج خانم تعریف می کند: کارهای حضور پسر بزرگم را برای خدمت در نیروی زمینی ارتش خودم انجام دادم. بعد از روزی فهمیدم که نیروی هوایی هم استخدام دارد. مدارک آقامجتبی را برداشتم و با خودش رفتم دنبال کارش. بعد هم پیگیری کردم تا شغل پسرم در ارتش روبه راه شود. در همه

جایش خیلی خالی است

دختر شانزده ساله شهید مجتبی عرفانیان وقتی قرار است صحبت از پدرش شروع کند، سری به حسرت تکان می دهد و می گوید: جایش خیلی خالی است!

رقیه عرفانیان قبل از اینکه بخواهد داستان آخرین خدا حافظی با پدرش را نقل کند، در معرفی پدرش این گونه می گوید: بابا مجتبی خیلی مهربان بود. خیلی ما بچه ها را می فهمید و ارتباط صمیمانه ای با ما داشت. یک اخلاقی داشت که غیر از من و علی اصغر به بچه های اطراف هم توجه می کرد.

دختر شهید پس از اینکه بغضش را فرو می خورد، می گوید: بابایم خیلی مهربان بود و هیچ وقت به اینکه من و علی اصغر بخواهیم بدون او زندگی کنیم، فکر نکرده بودیم. الان هم خیلی دلتنگش هستم.

یک صبح شنبه و یک شروع هفته ناگوار در زندگی رقیه هست که تا همیشه با او می ماند و در ذهنش ماندگار است. او درباره آن لحظه می گوید: صبح شنبه که با گریه مادرم از خواب بیدار شدم، علی اصغر برگشت به من گفت «رقیه، بابا شهید شده است.» باور کنيد با همه غمی که روی دلم نشست، ته دلم خوشحال شدم که بابا به آرزویش رسید. اگر الان کمی آرامش دارم، به خاطر این است که با همه دلتنگی ها، حضورش را در کنارم احساس می کنم و معتقدم «عَنْدَرْتَهُمْ یُزَفُّونَ» برایش معنا شد.

نزدیک دو شهر سبب می شده دو برادر در زمان های مختلف مهمان یکدیگر شوند. محمد عرفانیان تصویر زیبای آن روزها از برادرش را در ذهن دارد، چنان که می گوید: آقامجتبی انسان باتقوا و پایمانی بود. به ائمه اطهار (ع) علاقه فراوان داشت. به هر شهری که می رفت، با چند نفر از همکارانش یک هیئت مذهبی در پایگاه نیروی هوایی یا پدافند هوایی راه اندازی می کردند و همین موضوع باعث شده بود که در هر شهری که خدمت کرد، یک میراث ماندگار از خودش به جای بگذارد.

محمد عرفانیان که خودش هم نظامی است، ادامه می دهد: صحبت از شجاعت برادرم فقط برای امروز و داستان شهادتش نیست. ایشان از همان بچگی شجاع بود و نترس. من و بعضی از بچه های بزرگ تر فامیل از برخی کارها ترس داشتیم اما آقامجتبی که کوچک تر از ما بود، آن کار را انجام می داد. بزرگ تر که شد جز خداترسی، اتفاق و موضوعی نبود که دلهره و ترسی به وجودش وارد کند.

هم زمان با روزهای خدمت آقامجتبی در امیدیه، برادرش محمد، در هویزه مشغول کار در نیروی زمینی ارتش بوده است. فاصله نسبتا

نترس بود و خدا ترس

هم بازی کودکی های مجتبی، هم صحبت پائانی ماست. محمد عرفانیان که دو سال از مجتبی بزرگ تر است، به خاطر دارد که برادرش در کودکی و نوجوانی تا چه اندازه شجاع بوده و سر نترسی داشته است. محمد آقا با نگاهی به قاب عکس شهید که روی طاقچه خانه گذاشته شده، این طور شروع می کند: آقامجتبی در خانواده مانقش یک راهنما و همراه را داشت. به فکر همه بود و صداقت داشت.



نوجوانان محله صادقیه این روزها پرچم ایستگاه صلواتی را بالا برده‌اند

من هم خادمم

۱۲



راه تجربه



فاطمه شوشتری باید بین آن هانشست و همراهشان شد تا حس و حالی را که دارند، درک کرد. امیرعلی که در خانه حتی بلد نبود چایش را به رنگ دلخواه بریزد، اینجا جای های خوش رنگی آماده می‌کند که طعمش باهل بی نظیر شده است. سید علی شربت آلبیمویی درست کرده است که طعم گلاب و خنکی اش در این روز و شب های گرم، نفست را سرجایش می‌آورد. محسن و مجتبی با راهنمایی مادر هایشان چنان هندوانه‌ها را زیبارش زده‌اند که گویی قالب گرفته‌اند. امین هم همه جار تمیز کرده و استکان‌ها را نشسته و روی هم چیده، انگار سال هاست کارش در آشپزخانه می‌گذرد. همه این کارها هنر پسرهایی است که سن و سال چندانی ندارند، اما عشق امام حسین (ع) چنان شیفته خدمتشان کرده که از ابتدای ماه صفر صد خودشان را گذاشته‌اند و ایستگاه صلواتی را دانداخته‌اند.

این نخستین ایستگاه صلواتی است که این نوجوان ها به تنهایی راه انداخته‌اند و حتی تعدادی از آن ها برای اینکه ایستگاه فعال بماند و جمع نشود، دور پیاده روی اربعین را هم خط کشیدند. ایستگاهی که هر شب به مدت دو ساعت، پذیرای مردم در محله صادقیه (تقاطع صادقیه - امیریه) است.

➤ به خاطر ایستگاه صلواتی به کربلا نرفتم ➤

ایستگاه صلواتی شان اندازه قد و قواره خودشان است. از دهه اول ماه صفر آن راه انداخته‌اند و هر شب از ساعت ۸ چراغ‌هایش را روشن می‌کنند. لیوان های شربت و استکان های چای را مرتب روی پیشخوان می‌چینند و قد و نیم قد کنار هم می‌ایستند تا پذیرای مردم باشند.

امیرعلی برای برپایی این ایستگاه بسیار زحمت کشیده و خودش با کمک بزرگ‌ترها برای داریستش آچار به دست شده است. حتی هر شب در ایستگاه می‌خوابد تا نگهبان و سایللی باشد که از مسجد به اینجا منتقل کرده‌اند.

امیرعلی براهو با شانزده سال سن بیشتر از سن و سالش مسئولیت قبول کرده و معتقد است در این راه، همراهی امام حسین (ع) را دارد. اومی گوید: از ده سالگی در مسجد بوستان صادقیه وارد آشپزخانه شدم. کنار دست بزرگ‌ترها می‌ایستادم و نگاه می‌کردم که چطور چای و شربت را آماده می‌کنند. از همان زمان اگر ایستگاه صلواتی هم راه می‌افتاد به کمکشان می‌رفتم. امسال که قرار شد ما نوجوان های ایستگاه صلواتی راه بیندازیم، با کمک آقای بخشی، مسئول پایگاه بسیج شهید تهرانی مقدم و آقای قربان‌نژاد، امام جماعت مسجد، یک شب تا صبح اینجا ماندیم و داریست‌ها را زدیم. بعد با احتیاط کامل از داریست بالا رفتم و پرچم امام حسین (ع) را نصب کردم و همان جا از آقا خواستم نگهبان همه ما باشد تا خدمتگزار را هوش باشیم.

امیرعلی هر شب تعیین می‌کند چتر نفر در ایستگاه بخوابد تا وسایل را دزد نبرد. «با جان و دل اینجا را برای خدمت به امام حسین (ع) راه انداختیم و چون دوست ندارم اتفاق ناگواری بیفتد، هر شب خودم کنار بچه‌ها به عنوان نگهبان می‌مانم. حتی همراه تعدادی از بچه‌ها که از این ایستگاه راهی کربلا شدند، نرفتم تا ایستگاه را تا اربعین فعال نگه دارم.»

➤ دعای خیر مردم کافی است ➤

محمد هر شب در ایستگاه کتری به دست در حال پر کردن استکان های چای و لیوان های شربت است.

محمد خوئی‌ن، تازه هفده سالش شده و سال هاست که در مسجد بوستان صادقیه اذان گو است. او چهار بار در مسابقات کشوری اذان موفق به کسب رتبه برتر شده. محمد را به عنوان قاری قرآن هم می‌شناسند که خودش با الهام از قرآن و توصیه اش به همکاری سال هاست در ایستگاه های صلواتی کمک می‌کند. او پلاکی با عنوان خادم الرضا (ع) بر سینه اش چسبانده است و دوست دارد خادم ائمه (ع) باشد و می‌گوید: شاید خیلی هافکر کنند خادمی یعنی خدمت در داخل حرم مطهر یا مسیرهای منتهی به آن؛ ولی از نظر من خادمی به نیت دل هست؛ برای همین نیت کردم که چای ریز ایستگاه شوم.

او که هر شب در کنار دوستانش برای هشتصد تا هزار نفر چای و شربت می‌ریزد، شیرینی این خدمت را دعای مردم می‌خواند و معتقد است که همین دعای خیر مردم، برکت زندگی اش خواهد شد. مجتبی رمضان پور که به نوعی بزرگ‌ترین نوجوان هاست و هجده سال دارد، هماهنگی‌ها را بر عهده گرفته است و مسئولیت بچه‌ها را تعیین می‌کند.

➤ همراهی تمام قد مادرها ➤

ایستگاه صلواتی را این نوجوان ها اداره می‌کنند، اما مادرها هم پشت صحنه همراهشان هستند. زهرایانی، مادر سید محسن هاشمی که هر شب به این بچه‌ها سر می‌زند و خرید های آن‌ها را با کمک حجت الاسلام والمسلمین علیرضا قربان‌نژاد، امام جماعت نمازخانه بوستان صادقیه انجام می‌دهد، از مسئولیتی که به این نوجوان ها سپرده شده خوشحال است.

او می‌گوید: پسر من سرکار می‌رود، اما هر شب هر طور شده، خودش را به ایستگاه می‌رساند تا گوشه‌ای از کار را بگیرد. برای من مادر، چه چیزی از این بهتر که فرزندم در پانزده سالگی مسئولیت‌پذیری و همکاری را یاد بگیرد و از همه مهم‌تر خدمت به اهل بیت (ع) را بیاموزد.

او با بیان اینکه مادرها غیر مستقیم سعی می‌کنند راهنمایی بچه‌ها در این ایستگاه باشند، چنین تعریف می‌کند: هر شب یکی از مادرها غذا درست می‌کند و برای بچه‌ها شام می‌آورد. در همین سرزدن‌ها سعی می‌کنیم نگاهی هم به دوروبرشان بیندازیم؛ مثلاً اگر استکان‌ها را خوب نشسته‌اند، نکاتی را گوشزد کنیم. اگر شکر را کنار شیر آب گذاشته‌اند، از روش نگهداری بهتر آن بگوییم. اگر چایشان بوی خامی داد، از دم کردن صحیحش بگوییم و در جمع کردن دوروبر کمکی کنیم.

➤ آزمون و خطا در درست کردن چای و شربت ➤

سید علی موسوی و امین امینی هر دو پانزده ساله هستند. این دو با هم در درست کردن چای و شربت به امیرعلی که مسئول این بخش است، کمک می‌کنند. یک نفر سماور را پر آب می‌کند. دیگری استکان‌ها را می‌شوید. نفر بعدی ترکیب آب و شکر را مخلوط می‌کند و....

به قول امیرعلی با آزمون و خطا حالا سر در آورده‌اند بعد از دم کردن چای باید چقدر منتظر بمانند که چای دم بکشد.

سید علی تبخیر خوبی در این راه دارد و می‌گوید: خودمان مسجدی در منطقه دیگر شهر داریم که مادر و زن دایی‌هایم در محرم و صفر برای موکب آن شربت درست می‌کنند. من هم همیشه کنار دستشان می‌ایستم و تا حدودی یاد گرفته‌ام. از طرف دیگر مادرم قبل از آمدن به ایستگاه در باره آماده کردن شربت راهنمایی‌ام می‌کند تا خوشمزه شود.

امین هم در بخش شربت و چای فعال است. البته او در راه اندازی ایستگاه هم بسیار زحمت کشید و الان هر شب خودش را سر شربت اینجاست و رساندن خدمت‌کنندگان. او که چند سالی است در پهن کردن فرش های نماز جماعت بوستان صادقیه با بقیه نوجوان ها همکاری می‌کند، با کمک امیر حسین، عرشیا، محمد جواد و سهراب، ایستگاه صلواتی شان را فرش کرده‌اند.

اومی گوید: کار ما فقط خدمت در این ایستگاه نیست؛ با کمک هم چندین ماه است که پنجشنبه هر هفته در مسجد بوستان صادقیه جمع می‌شویم و شربت درست می‌کنیم. این شربت را بین همه کسانی که در پارک هستند، پخش می‌کنیم.





سفرهای پیاپی اربعین در سال های اخیر، خاطرات شیرینی در ذهن محمدتقی قربانیان ثبت کرده است

یک میزبانی همه چی تمام

صندوق
خاطرات

● میهمان تازه عروس و داماد شدیم

کاروان زائران محله شهید رضوی به محض ورود به خانه متعجب می شوند. مدیران کاروان تعریف می کند: پایه درون خانه که گذاشتیم. تازه متوجه شدیم مامیهمان خانه تازه عروس و داماد شده ایم. فرش و مبلمان و وسایل چنان از نویی برق می زند که خجالت کشیدیم بآن لباس های پرگردوغبار و خاکی روی فرش بنشینیم. اصرار میزبان هم فایده ای نداشت. خوبی بعضی خانه های عراقی، داشتن اتاقی بزرگ به عنوان حسینیه است. ما به حسینیه رفتیم. مرد در فاصله پذیرایی همسرش با جای و قهوه به در خانه بقیه همسایه ها رفته بود تا خوش خبری ورود زائران کرپلا را به محله شان بدهد. نیمه شب بود اما همسایه ها دسته دسته اهلا و سهلا گویان به خوشامد ما می آمدند و اصرار که تعدادی از ما، شب میهمان خانه هایشان شویم. یادآوری خاطرات آن ایام، احساسات رادر حاج محمدتقی به جوش آورده است. او همان طور که آرام از جیبش دستمالی راد می آورد تا آشک گوشه چشمش را بگیرد، تعریف می کند: آن شب همسایه های دوروبر آن تازه عروس و داماد، پیرو جوان حتی بچه های سه چهار ساله آمده بودند. زبان هم رانمی فهمیدیم، اما با رفتار، مهرشان را به زائر سیدالشهدا^(ع) نشان می دادند. قرار بود آن شب بعد از ساعتی استراحت، آفتاب نزده راهی شویم. قبل خوابیدن از میزبان ها تشکر کردیم و خدا حافظی که اگر موقع رفتن، خواب بودند مزاحمشان نشویم. غافل از اینکه آن ها تا خود صبح مشغول شستن و خشک کردن لباس های پرگردوغبار ما و تدارک بساط صبحانه بودند.

این مسیر موبک کمتری فعال است. خلوتی و هوای مطبوع تر مسیر طریق العلماء، محمدتقی قربانیان و همراهانش را به این راه می کشاند. او تعریف می کند: یک شب در مسیر، بدون توجه به ساعت و گذر زمان به راه خودمان ادامه دادیم. شب از نیمه گذشته بود و تا جایی که چشم کاری کرد، اصلا موبکی دیده نمی شد. از سر ناچاری به در خانه ای رفتیم و در زدیم. جوانی در راباز کرد. گفتیم زائر و در راه مانده ایم. جایی برای خواب زن و بچه ها می خواهیم. گفت بمانید. در رابست و رفت. زن و بچه ها حسابی خسته راه بودند و تشنه. ۱۰ دقیقه گذشت. آمدن مرد که طولانی شد، تصور کردیم بی اعتنا رفته خوابیده که در همین زمان دوباره در باز شد و مرد به همراه همسر جوانش ما را به داخل خانه دعوت کردند.



● خاطرات طریق العلماء

حدود هشت سال قبل، حاج محمدتقی برای اولین بار در مسیر پیاده روی اربعین قرار گرفت. او این طور تعریف می کند: توفیقی دست داد باینی متفاوت، راهی سفر کرپلا شوم؛ تجربه ای ناب و حسی ناگفتنی بود که بعد از آن سفر تصمیم گرفتیم در سال های بعد، عاشقان این مسیر را هم با خود همراه کنیم. او با همین قصد هر سال چند هفته مانده به اربعین، کاروان زیارتی کوچکی راه می اندازد و عازم کرپلا می شوند. حاج محمدتقی یکی از زیباترین صحنه های آن پیاده روی ها را میهمان نوازی عراقی های داند و تعریف می کند: مسیر پیاده روی اربعین از نجف به کرپلا دورا دارد، یکی راه اصلی و راه دیگر طریق العلماء که راه قدیمی سفر به کرپلاست و در کنار نخلستان ها و شط فرات است. در

ایستگاه استقبال از زائران شهدای بولوار شاهنامه مانند سال های قبل برپا شده است

جذابیت یک ایستگاه کاملاً محلی



عیدگاه

کمبودی نداشته باشند. حدود صد نفر که همه از اهالی توس هستند، به صورت ۲۴ ساعته مشغول خدمت هستند.

● مایه افتخار اهالی توس

در این روزها زائران حریم رضوی از نقاط مختلف کشور عازم مشهد الرضا^(ع) هستند. به همین دلیل مهمانانی هم که به ایستگاه استقبال از زائران شهدای بولوار شاهنامه قدم می گذارند، از دور و نزدیک می آیند. برخی زائران با پای پیاده به سه راه فردوسی می رسند و برخی هم سوار بر خودروهای شخصی در مقابل ایستگاه توقف می کنند. مجید شکوه صرامی مسافری از اهالی آمل است که برای استراحت چند دقیقه ای قبل از رسیدن به مشهد در این مکان توقف کرده است. او می گوید: ما وقتی فهمیدیم این ایستگاه کاملاً محلی است، لذت بردیم. خیلی از افراد با خانواده در اینجا کار می کنند؛ خدا خیرشان بدهد. اجرشان با امام رضا^(ع).

مریم نوایی هم زائر پیاده ای است که از روستاهای اطراف توس به سمت مشهد به راه افتاده است. او همراه خانواده در این ایستگاه توقف کرده است تا زمان اوج گرما را سپری کند و بعد در ساعات ابتدایی شب به مسیرش ادامه دهد. این بانو تعریف می کند: این ایستگاه هر سال برپا می شود و برای ما اهالی توس مایه افتخار است. خدمات خوبی هم ارائه و کمک می کنند زائران قبل از عزیمت به مشهد سرحال و سرزنده باشند.

بهشتی | محرم که می رسد، همه بچه هیبتی ها به فکر برگزاری دهه اول هستند اما اهالی توس چند دهه آن طرف تر را می بینند و از همان زمان در کنار عزاداری محرم به تکاپو می افتند که بساط پذیرایی از زائران دهه آخر صفر را برپا کنند. نتیجه اش هم می شود ایستگاه های بزرگ با خدمات مختلف که هر ساله در سه راه فردوسی برپا می شود و میزبان زائران امام هشتم^(ع) است.

امسال هم ایستگاه استقبال از زائران شهدای بولوار شاهنامه پا گرفته و در آستانه شهادت امام رضا^(ع) پذیرای زائران شده است.

● اهالی توس، پای کار امام رضا(ع)

افراد بسیاری در این ایام دست به دست هم می دهند تا ایستگاه شهدای بولوار شاهنامه به مدت ۱۰ روز خدمات شایسته ای به زائران ارائه کند. خیلی از آن ها خانواده ای پای کار آمده اند. برخی تنها و دیگرانی هم که توانسته اند حاضر شوند. اقلام و وسایل پذیرایی فرستاده اند یا کمک مالی کرده اند. عباس باروت کوب که مسئول اجرایی ایستگاه است، می گوید: مردم توس و محلات بولوار شاهنامه برای این حرکت امام رضایی هر سال پای کار هستند. ما از روز بعد اربعین، ایستگاه را دایر می کنیم و تا یک روز بعد از شهادت امام رضا^(ع) خدمت می کنیم تا زائران حضرت رضا^(ع) هم استقبال کرده باشیم و هم بدرقه. خدمات سلامت و بهداشت، پذیرایی، ماساژ، فضای استراحت، سرویس بهداشتی، حمام و پارکینگ مهیاست تا زائران در این فضا

● بچه ها با خنده می روند

خدمت در ایستگاه استقبال از زائران اهالی شاهنامه، سن و سال نمی شناسد. از حاج محمد حسین هفتاد ساله گرفته که با چوب پرش رانده خود روها را برای هدایت به پارکینگ، راهنمایی می کند تا میثم نه ساله که سینی شربت به دست دارد و در ورودی ایستگاه پذیرایی زائران است. میثم هاشمی می گوید: من پارسال با مادرم آمد کمک کردم. امسال هم مادرم برای بسته بندی صبحانه های آید و من هم در این چند ساعت، چای و شربت به مسافران می دهم. نرگس شبانی هم دختری یازده ساله است که این روزها فرصت پیدا کرده در کارهای ایستگاه شهدای بولوار شاهنامه کمک کند. او در غرفه کودک کنار مربیان می ایستد و به بچه ها وسایل نقاشی و سرگرمی می دهد تا این گونه به زائران امام رضا^(ع) خدمت کند. نرگس خانم می گوید: بیشتر بچه هایی که به اینجا می رسند، به خاطر خستگی مسیر و گرمای هوا، بهانه گیر و بد خلق هستند ولی ماسعی می کنیم با پذیرایی و بعد از آن هم سرگرم کردنشان با نقاشی و وسایل بازی، حالشان را بهتر کنیم. بیشتر آن ها هم آخر با خنده از اینجا می روند.



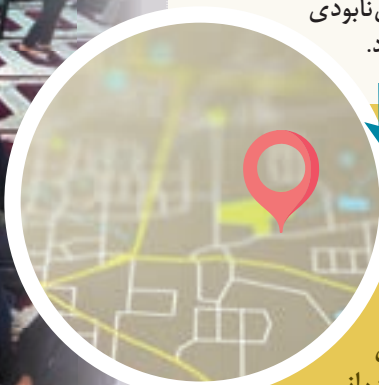
برای آشنایی بیشتر با کتلتان شهرآرامحله منطقه ۱۱ و ۱۲ کتبلا را دنبال کنید



این زیارت را مینا و ملیکا خیری، سال گذشته از امام رضا^(ع) خواسته بودند. حالا مینا می‌گوید: پارسال روز شهادت امام رضا^(ع) از بولوار توس تا حرم پیاده رفتیم و از خود آقا خواستیم پیاده روی اربعین را نصیبمان کند. خدا را شکر لحظه آخر پاسپورتمان آماده شد و در طول سفر نیت کردیم قدم‌هایمان را در این سفر به نیابت ظهور آقا امام زمان^(عج) برداریم.



کوچک‌ترین عضو این کاروان سید عطیه جباری است که تازه یازده ساله شده. او هم مثل همه این دختران، بدون خانواده‌اش در این مسیر قدم گذاشته است و می‌گوید: در طول سفر با همه زیبایی‌هایی که دیدم، یک چیز همیشه جلو چشمم بود. برگه‌هایی که مادرم روی آن‌ها نوشته بود صلوات برای تعجیل در فرج آقا^(عج) و دعا برای نابودی رژیم صهیونیستی؛ این برگه‌ها در همه جای کوله‌ام بود.



قدم‌هایمان نذر ظهور آقا^(عج)

فاطمه شوشتری ده روز قبل با بدرقه دوست و آشنا و هم‌محل‌ها عازم کربلا شدند. آن روز با اسپند و مداحی بدرقه شدند و امروز با اسپند و چاووشی مورد استقبال دوست و آشنا قرار گرفته‌اند. آقا سید بانوای گرم خود، استقبال از دختران نوجوان توس را متفاوت کرده است: مسافرانی که با چشمانی پر از اشک از زیر پرچم سرخ و قرآن گذشتند و سوار اتوبوس شدند و پس از زیارت سالار شهیدان، آن‌ها هم با پای پیاده، با تبرکی مهر و تسبیح برای هم‌محل‌ها به توس برگشتند. این قدم پر خیر و برکت از سوی مسجد امام حسن عسکری^(ع) در بولوار توس برداشته شد و در قالب طرح «پیاده تاحرم» همه چیز را برای یک تجربه جمعی و زیارت دل‌نشین آماده کرد.



سیده مریم لحظه آخر را می‌شد. اصلاً اسمش در لیست نبود. او می‌گوید: نمی‌دانم چطور این سفر قسمتم شد؛ اصلاً انتظارش را نداشتم. شام غریبان امسال، برای زیارت کربلا نذر کردم و آن را ادا کردم تا زودتر امام حسین^(ع) من را بطلبد. تا لحظه آخر میسر نشد و با ناامیدی به خانه برگشتم. بلافاصله زنگ زدند و گفتند برای یک نفر جا خالی شده و اسم من وارد فهرست شده است. در طول این سفر احساس می‌کردم امام حسین^(ع) من را می‌بیند و خودش مراد عوت کرده است.



عکس: نازجس شاگری/شهرآرا

زهرا حسین پور چهار بار کربلا را زیارت کرده است و هر بار خواسته که پیاده روی اربعین روزی‌اش شود. به قول خودش امسال امام حسین^(ع) او و همسرش، هادی حسین پور، را انگار طور دیگری دعوت کرده بود. او می‌گوید: برای سرپرستی کاروان دختران نوجوان کسی را می‌خواستند که از مسجدی‌های همین جا باشد و من را انتخاب کردند. مسئولیت سنگین و سختی بود، اما امام حسین^(ع) ما را یاری کرد.